

کنند راست آویز و سندی دولت خدا داد خود انگاشته و اخل حریف مبارک کرد و در
جوابش نشانی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات تندراج شتافت
و بساعت سعید شمر ایط موصلت جسمانی با یکدیگر بجای آورده شد و کلمات قصور حکیم
پرفتور در میان آورد تندراج بر عمل شنیع ز ناردار نفرین خوانده در دست اتصال و نرسش
مشورتها و ترغیب با فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تمهیش مستعد گردید
تندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان باز نزد خود موجود
داشت متعین آن صاحب عزم کرده نخصت نمود درین اثنا ز ناردار بالشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار شتصد حچی کار بود و ده هزار
ضرب توپ بعزم مقابله برآمده اگر چه سواد پریاپین را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یک تازی و دست شمشیر اعدا شکسته آن بهادر منش شب روز چون
بیدمی لرزید بلکه خور و خواب ناگوار می نشست قضا را شبی در لشکرش اسپ سینه با
شکست بر اسپ دیگر در افتاد و با هم لگد بازده و همیل برداشتن چون هول و هراس در
لشکرانش بمرتبه اتم بود یکبار آواز فغان و او یلا و آمد آمد دشمن از نهاد و مردوزن برخاست
که همه لشکران زیر و زبر گردیدند و بعضی چون ناک دست بشمشیر برده رایگان با یکدیگر
گشتند و اکثر بیو پاربان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تعیان
بر سر اوقات خود زنده چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزا شری پدید از بوجمل
گشتند و بر کرده خود پیشانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجاع بدیافت
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر مینه و میسه آراسته است
طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد

استادان از ریاضت شلکهای توپ بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بکلیم پرگنہ لاری و
مغلوب سپرانداز گشت نوزا بر اسپتق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا ترا آمدہ ہزار بیخ و ترود داخل دارالریاست گشت حملہ سوار و مردم بار و پیادہ
یاساز و سامان امانت بدستور سابق داخل بلا زمان آن سپہ پرور شدہ مستعد
زد و کوب احدیش گشت پس آن غرابانوار از آنجا کوچیدہ اندر اہ چنگال عبور جو کردہ سواد
مانامی منڈوت بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری دہشتہ بنا بر عبرت چند کلول
بجانبہ یوانخانہ خاص محل زمانہ راجہ پرائید و بجز صد منہ گلوہا از محل زمانہ شور و غوغا
برخواست و ہمہ مستورات براجہ مستغاثی جانہای خود شدند و از غوغای عورت
ہوش و حواس در باختہ آن صاحب عزم پیغام فرستاد کہ از ابتدای راج و بنا سے
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوائے دیوراج حرامم ہم چنین شوخی نکرده
واحدی برخانہ ما گلوہای توپ بندوق نہ پرائیدہ گوندانان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شہت اندازی و بدسلوکی کوتاہ سازند و مکرور خاطر با ایمان نمایند
آن شہجیع اعدا شکنجہ ریجوالش گفتہ فرستاد کہ ما ہم معتقد پامی تحت این دولت نیر وال ایم اتا
حرامم ہم منحرف دولت مانند رون قلعه پناہ گرفتہ است لہذا متکفلان امور ملک داری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر اولاً بحضور ما فرستند ہمون مخلص دیرینہ
ہستیم کہ بودیم راجہ جبر اقبال این معنی چارہ خود داری ندیدہ بعد تو شوق عہدہ پیمان کہ
اورا از جان ہلاک و معذب نسا زد در پیرہ یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانہ نموان
قیاض دوران اورا کہ قابل بدار کشیدنی و عضو با بریدنی بود نظر بر عہد خود کردہ مانند
زناغ سیمہ نخت در تفصیح آہنی بند کردہ روانہ بگلور ساخت الحق اگر نکلوز خون نعمت

کسلی پرورش یافته دست نوازش والا دستی شیوه حرام کلی بجا آرد و طرق بغاوت
پیدا منتقم حقیقه باندرک زمان اورا گرفتار دام بدبختی نماید آری **بست**

باصاف دل مجالی از خوشتریم نیست | هر کوشد بر گنجینه خنجر بخود کشد

ذکر بند و بست قلعه دارالریاست یعنی سرریزنگ پین و غیره
مع دیگر کیفیتا که درین کتیر از یک صد و هفتاد و یک مجری روداده

چون انصاحب شجاع ظفر مندازمم مذکور پرداخته بر اعدای دولت خدا داد فتحیاب گشت
آداب شرایط شکر آفتابهای بدرگاه آسمی نمودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیر خواه بملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود
محاقطان ابواب قلعه ادرباب و گذاشت انصاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهمانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر بجز تالیف قلوبش بزرق علوهست
نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست و پدک جواهر و غیره باشد بخدمت
والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت او کرده تکلیف تشریف آورد
اندرون قلعه نمود آن شجاع سراپا فکر و تمیز با او تعلقه رفتن و در از حزم و عاقبت لشیری
که لازمه ادرباب انشن بنشین همونست انست بهمانه روزنا ساز و ساعت بد در میان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحب خرابه بلند اقبال اگر فی الحقیقت موجود
شرفیش بمیان قیام دولت خدا داد بود بر فردا قرار داده به نذر چند راس اسب و
خلع گران بهار راجه روانه قلعه نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و در بچپای قلعه و دیگر کار خانات

ملازمان معتد خود قایل گردیدند بر دیواری و دیوانخانه راجه و محل زبانه اش چونکه ملازمان خود را
 باطمینان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال در پدید آمدن
 چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساختن با محض بطرفداری آن
 دولت از مرشد و دیگر بعبیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکست نهاد و مالکانه
 دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر حساسانه باز بقبضه اقتدار خود آورد با وصف این ترقی
 و تشویش چون بدیخاطمان کور باطن در شکست دولت آن قومی باز و حیلله پامی نگینند
 و مزاج مشد نشین ساده منش را از آن جناب الابر شورا نیده فتنه و فساد بر پامی ساختند
 و این همه محنت با و صعوبت بار که در امر ملک داری بطور ساینده بود و مفت صنایع و برادران
 میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک داری و دور و تدابیر اعدا شکنی
 در هر دو امر امان داشته بطرفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجزر کشتن دولت دنیا
 او را بساجل نجات رسانیده ممنون و مشکور تو جهات و الاساخت

نیاید تا جباری بی دلیری هیچکس هرگز + چو شمع از سر گدشتن لازم آید سر و از آن را
 القضا چون حسدی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور و غیر آن
 فتنه ساز و تنبیه بدیخاطمان حیلله باز و جرمانه گرفتن از متصدیان پر غیبت تبدیل کا اید
 با مکر و فریب و راهی سپاه پیشه و سباب شایسته حربه آیین سپه پروری بدل متوجه
 بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلاق دور و نزدیک را بر بخششی و نوازش
 گستری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و بیج کار بدین تجویز صفا
 و حسن تدبیر لاحق سر انجام نمی داد و لیسر قبالمند ابه اوستاد و الاداش سپرده تعجیل
 و تدبیر علوم سعی جمیل فرمود و عرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منیت تان

افت و دلها می حاسدان ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ رونق و
 خراب تر گشتند اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفتند
 بحسن سعی و کاروانی در قبضه اقتدار آن ستم نهاد درآمدند و مردمان قایل و هنرمندان
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسرت ملت و کم خواهش سران
 پیشین چون شمشیر در نیام عزت نشین بودند و فعلاً ازنگ که در دست از چهره حال مصقله
 قدر دانی و مساعدت نجات پاک و صاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قایل مامور گردیدند و سوداگران
 و تاجران حساب نخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه اسپان گران بها
 و شتران بارکش حاضر ساخته سوائے قیمت مقرر بخششها و انعامات شایسته می یافتند
 و لکو که از به ضمانت اهلکاران حضور نیابند داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
 هنرور در اطراف جهان می رنجت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
 بوده سرانجام میداده بودند الحق هر گاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را بشود
 ملک ارسی و لایق غریب پوری و رعیت نوازی سازد و دانش امر جموعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبودی نام گرداند

دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون ز نار دار حرام نمک بیاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک بشود
 برکنده شد جنوبی دارالرایست که مراد از ضلع پایین گهاٹ یعنی کومیتور و غیره باشد
 پرشور و شتر گشته زیرا که ز نار دار و خیم العاقبت برای بندوبست آن نواح یکی از خویشان
 خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد در ایت حال حرام نمک چندنا یار و او باش نشان

با خود متفق ساخته شورشل فرا بود بر آئین پیش و صد سوار و دو ساله مردم باره هزار سپاده
 بسرداری سید امیرعل صاحب برادر سبقتی خود معه سردار خان نامی دلاور شش روانه
 ساخت و خود بدولت نزدند راج رفته بطایفه احمیل و بهانه بندوبست بعضی امور و دولت
 خود رضامند ساخت مع متعلقان و خویشان زن و فرزند و قرابت اران او را همراه
 خود آورده داخل حویلی بخش نموده بحدت شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه او را
 ساخته شاد و بایه شادمانی و نغمه و محبت و کاملانی بلند آواز فرمود چون سکه هم گرامی
 آن بخت آور بدولت خدا و در واج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
 خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حربی ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد و م حساب
 بقلعه داری دارالزیاده مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه سندن
 نشین و ندر راج و غیره بحال برقرار و قلعه داری به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و ندر راج تشریف برده به تسکین و
 دلاسامی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پر از خالص و زر و جواهر هموار از طرف
 خود ایشان سپرد و بامراد مراجعت فرموده هنگامه عشرت و کاملانی گرم ساخته بعضی
 پالیکاران آن نواح مثل کورک و غیره که بنیبه غفلت بگوش خرد و گشته بودند نظر بر
 بازوی شجاعت و یاور می طلوع آن همایون طالع کرده بهر اسان گشته مطیع شدند و بعد
 بندوبست دارالزیاده با لشکر طغر بیکه بنگلور گشته تا فته یادای مبلغ که از نزد ساهوکاران
 اینجا گرفته بود پرداخته مسرعتا وقت گردید و امیرعل صاحب سردار خان از بندوبست خود
 فراغت یافته خویش زار و آرزو اسیر کرده فایز حضور شدند و بهر آن اوقات بدر الزمانان
 تالیطه به اراده نوکری از رنجگده رسیده ملازمت حامل ساخت چونکه آن فیاض زبان

از جد و پدرش معرفی و وقفیت داشت رسیدن را غنیمت نشسته با همیان پنج صدر و سپه
 به بخشی گیری بار کچهری مامور ساخته بود و به دران روز با بسمع شریف رسید که با یکبار باران
 خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سرافتخار افلاک نپدار تا سامی ساید
 و اکثر عایای تعلقات سرکار را بقاوسی در زویر بسجمت خود می کشد لکن از دولت
 حمل شیران عساکر ظفر اثر خوبی ندارد پس سوای سز نش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد
 و بر منهای پند و نصائح اصلا طریق وقائی نخواهد پیو آن داد گستر با استماع این معنی بنابر
 بند و بست دولت خود و عزیمت عیصا لش بدل مصمم دشت در قرهای لشکر و سبا جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادبهونی
 بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سر او تسخیر کردن
 آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و نقل شدن آنهم بلاد
 به قبضه تصرف آن الا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه
 یک هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

در حسینیکه بالاجی را و ناما معه تمامی سلطنت امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندان
 میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در سنه ۱۱۶۶ لکنه بکزار و یکصد شخصت و شش هجری
 بفراهی لشکرانیوه به تنبیه مرهه العین غنیمت پونا و تسخیر ملکش بهمت گماشت و میدان
 خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده و تخانه هارا
 شکست در دیر با گاو کشی لعل آورده برگردید مرهه بجز استماع این خبر بر سبیل بیچاره
 در رسید و اسد جنگ را متصل معوره بهناباد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفه العین

خرابی تمام بحال لشکر باین مغول ا دریافت از بیر و بنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه
محصور گشت امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم اومخت
پیوده ملک هفتاد گت و پید باستصلاح تحصیل اسن یوان معه دو شهر دار السلطنت سلطان
دکن یعنی برهان پور و بیجا پور سے این احمد گرد دولت آباد و صوبه سرگنداشته سالمت با
به گو لکنده مراجعت نمودند آنهمه ملک در ضبط مرهه بود چون لشکر کشیش در سواد
کنج پور متعلقه پانی پت کر نال از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم اد هونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بند و بست صوبه سر اہمت گماشته بسازش
مرار او حاکم گتی و حاکم کرچی کو چیده بهسکوٹہ کہ پر گنه من مضاف صوبه سر است دتہا مره
پونہ بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکہ موکنده سری پت نامی قلعه
انجا دلاور بود قلعه اشکمرده آنقدر کوشش مردانہ بجا آورد کہ حاکم مذکور تاب عدو شکن
باوصفت لشکر کشی در خود نیافتہ ملتی بآن شیر شرزہ شکار گردید یعنی حید علی خان بہادر
را طلبید پس آن بیجمع عالم نواز کہ در بنگلور بغنیم تنبہہ سیامی گوڑہ بالیکار سرکش بالاپور خود
سرگرم نہد و بست لشکر خود بود و خوش اسیب ترقی دولت خود انکاشته در سید
اگر چه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده است تا نمود اما آن بیدار خیت ہستیا مغز
پیام فرستاد اول خدمتی کہ معین خواهد شد سر انجامش بہر ساندہ کار و دست بہ عمل
آورده بندہ سر خرو و شہرت ملاقات خواہند پیوستہ او التماس تسخیر قلعه کردہ شایع
کار آزار و زد دیگر پیرامون قلعه گردیدہ نشیبت فراز زمین مشاہدہ کردہ معنویہ را کہ ترقی
قلعه است بیک حملہ گرفت و مورچال بہو بجا قائم کردہ گونہ از ان خود را فرمان داد

تا بیست اندازی توپهای حصار قلعه چون پنجره مشبک ساختند و هیچ صاحب را
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خیر دار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرائض خداوند نعمت خود چند گول
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرا نید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از ریزش گولها زیر وزیر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشت تا آن طرف تالاب شمالی قلعه چهارم فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت
عدو مال دوسه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بود هر روز چهارم بقلعیگان بنجام
فرستاد که من بهادر ام اگر پو پای جان مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار وانه کرده آید و گرنه پوش کرده همه محصوران را مع عیال اطفال ته تیغ کشیده خواهد
تا قلعه را بعد دو بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحبت به پناه
دولت خدا داد در آمد و قلعه بهلازمان و الاسب و آن خلق پرورد و او گستر و قلعه همان خود
گذارنده تسلعه را مذکور را از جان مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب تجویز حاکم مسطور وانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعه مفتوح همانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا مقتضای
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توالعیش بندم آن شجاعت نش گذارنده
سمت صوبه سیرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصه دوسه روز از
بند و بست قلعه فراغت یافته بالشکر طفره پیکر و آتشخانه جلگه از عد و سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالا پور کلان را مضرب حیا م عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرورد در ایام سابق بطور سراسیمه بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زمانه و استیلا
 ضروری راه ارکاٹ سرگرد پس آن صاحب جاه با اطلاع این معنی همانند خود در قلعه مذکور
 فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده به راه ولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
 صاحب جاه و فرصت همگلامی بیجا بانه صورت نه لیست چونکه در سواد سیر رسیدند آن صاحب
 شوکت غزنی قلعه سواد عید گاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
 قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد و بخت زمین و بنید
 با آتش اندازی و دقیق پرانی اشتغال و زربید چون کشایش آفتلعه هم برای زمین آن
 و الا ایش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تیرها قایم کرد و از آواب کلان دیوار
 قلعه و ارک قلعه شکست و از پس شک با می آواب که دل و جگر محصوران از صد شش
 چاک چاک می شد حصار بار خیمه گردید با این ترک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
 نداده تا یک ماه داد قلعه داری در داد آخر الامر که حصار را بر زمین برابر شده بود از
 یورش غازیان تیر شکار آن شجاع و الا بهمت هر اسیده به پناه دامن دلش شود و
 به بود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی درخواست پس آن بیدار
 و طالع آورید لیدی و اما آن بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تمامه خود
 در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب ضرب که مرید برای ملک گیری
 کز نالک بالاکهاٹ و پائین گهاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
 خود آورد اما بلا توقف آن و زمان و عدم اطلاع احدی آواب کلان و دیگر سامان
 شایسته آنجا را که تیار و لایق دشمن بحضور خود بود علییاره زیر خاک پنهان ساخته
 پنج شش ضرب و بان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و یوسیده

بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
 مسطور برای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهه باره از بانی جاسوسان شنیده بود
 که آلات حرب ضرب بادگیر اسباب گران درینجا داشته است سوار شده متوجه
 قلعه گشت آن صاحب شوکت کار آزماد پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
 او را اندرون قلعه بر رویه سخنان ایله فریاد چرب شیرینش در بود و کلیدهای
 قلعه در پیش گذشت و تمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
 و ملاحظه خبر و کل سه ضرب توپ کلان را که در حبلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
 در شکر خود مستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و بست آن صوبه آن صاحب
 نظر سپرده داخل خمیه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر
 گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر چقماق جنگ
 مخاطب ساخته مستند نظامت در و بست صوبه سرامع پیشگشتات پالیکار نوشته و
 و ضلع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود منبر بود
 که شمس الحق دولت و سرداری این همه ملک مستند او خالق جان بخش محض جو در سر
 شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
 حاصل بعد آدمی لوزم مبارکباد حاکم و انا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان باو
 و فیلان کوه نقار حصت شده با تمامی شکر خود مراجعت با ادهونی کرد و اضراب
 مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی متلع بر نواب دو ضرب گذاشت و ضربی
 که در جلو نظام الملک آصف جاه بود هزار ترو دو محنت همراه خود برد مخفی مانند
 چون آن شجاعت نش بخطاب مرقومه الضدر خوانده شد آن زمان پاس خاطرش

شکریه او نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را کرده نمود و
فقط نواب بهادر را میسر سپس نواب بهادر تا پانزده بیست و زر رونق افسند
قلعه بوده بدلهی و تسلی خاطر رعایا و بر ای پیرداخته میرا معیل حسین را با یالست
صوبه تعیین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکیده کرده داخل خیمه مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالاپوز خورد و دیگر در آن مکان مفتوح

شدن کوه مرکس یعنی کوه سراسی خورد و بنوکند و غیره که در سن

یکهزار و یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

به گاه نواب بهادر از بند و بست صورت سرفراخت یافت عزم تسخیر بالاپوز خورد
که از زمان سابق مرکز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار
جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناکلی بود با و فوراً سامان جنگی بطرف مذکور حضرت
فرمود و در اثناء راه فیض الله خان هبیت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار پند
تهری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجه خود بخییره بهادر
نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرخورد حوصله خود عزت مارت دریافت
چون بظاہر معموره مذکور نواب بهادر فرود آمد پایکار آنجا تاب جنگ میدان و در خود
نیافته تسلیم بندگشت هر چند نواب با طاعت و اقیان و امر خود در بنهای فرمود و او
نگون بخت از این معنی به پلوتی ساخته مستعد جنگ گردید اما امر او که طور پیرا

بگویم خود طلبید چنانچه راوند کور تمامی جمعیت سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
 بود بتاییدش همت گماشته در رسیدن گور می نبرده را قایم کرده خود را آنجا اقامت
 داشت و شش هفت هزار سوار بمقابلت شکر نواب روانه کرد چون جمعیت راوند کور از آنجا
 رخصت یافت بر کوهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
 غضب آورد و با چند شیر دلان خود بخوار سپی شان گرفت در میدان غزنی نندگانه
 با جمعیت غنیم در آمیخت و یک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
 لشکران اعدا را ته منقار تیغ در کشیدند و بقیه السیف از راسان و آلات حرب
 ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکه مرد آزماهی بیرون
 بردند و قریب دو هزار سپ غنیم به دست لشکران نواب شدند پس طفر مند مراجعت
 کرده برکشایش قلعند کور همت گماشته فرمان داد تا کار گزاران و الادانش حساب کم
 معموره پینه گرفته مورچال قایم کرده در توپ انداز می و منجیق پرانی اشتغال و زیدند
 راوند کور تاب مقاومت نداشتند فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
 قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم بوم و بیات سرکار خدا داد را خراب و پایمال
 میکردند لکن صلابت مقابله و مجادله اهل لشکر نواب نپرداختند اگر چه این خبر به جمع شریف
 نواب بار بار میرسد اما باراده اینک اقتحاح قلعه نیبرای معقول آن بیباک پرداخته آید
 خود را بر در تجا هل زده مثل نادیده و ناشنیده و نقتیح قلعه صرف اوقات می نمودند
 قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست
 ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش را داد با وصف این حال محصوران همت آوردند
 و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را بهر دست زدند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد پس نواب فکر دقیق بجای برد و پترو در شایان
 مرحله تازه رو بروی دروازه احداث کرده شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندران
 دور بین بسعی یک فرسود و دیوار سرد دروازه شکسته فاسخ گشته چون راجه مخصوصه
 خیر شکست دروازه قلعه گوش کرد و فکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
 پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
 نمود بعد در دو بدل بسیار نواب بهادر نظر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
 روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروفش چنان مقصودش
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسری ننگ پلین فرمایند
 و بنگلور مبلغ زرسته قسط تقریر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر
 بنگلور و سیوم و ذار السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آید و نواب بجز در احتیاط
 تا ابلان مبلغ مذکور نیز تفنگچی الی شری جهان خان که و کرد حسین خان لودی و مورچال
 و پنجه گذاشته هفت پیش صند دق پر بارهت هم فرستاده آنها سپرده بود و او را وند که
 یعنی هزار را و با اطلاع این جبهه شب شب مع لشکر بلغار کرده از عقب قلعه سید سواد
 قلعه را حیدر ساخت او را تجربه کار رسیدنش را از منعمات شمرده خوشنخور و پیران
 قلعه آمد پس هر دو در غایب از حیدر مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
 چه او را وند کورسینان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بیخود زده بداند خود کشید
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب
 پامال آتشازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم است مع ناموس خود و مسامی
 خزان و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و زریه و مبلغیکه نواب ادن تقریر یافته

بمن عاید سازید تا بصفت همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و ...
 یکو یک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجه ساده منش که وقت زوال ریاستش رسید بوج
 سخنان عرضانه او را گوش رضا داده همچنان کرد که چهار پنج لک در پیه که برای ابلاغ
 نواب بهادر مستب در خود آماده داشته بود بدراؤند کور رسانید و قلعه هم بجز استنش باز نگذاشته
 خود بر کوه رفت راؤند کور و هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعه شکست ریخت
 همانند گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعه گمان به برج و بارهای قلعه طبل و دف
 و بتیرهای مره طی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیز کدبان نواب بنشاهده انجام
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قائم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیمت
 قلعه شتافته بران در تاختند از آنجا که فرایان نواب اندک جماعت آنهم در
 یکجا بود سورچال گذاشته در پیته فرایم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیده
 و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده آنگ اندازی و بان پیرانی آغاز نهادند و
 سرداران تفنگچیان نواب را از دست نداده بزرگان تاران عمالتی کلان در راه
 را پناه ساخته مردانه وار میگو شیدند و بارها که کوز بچند جوانان شتره منش جمعیت شوم
 غنیمت در تاخته اکثر ایشان راتنه تیغ و سندان می کشید و چند مردم قلعه ابتدا بپیرایه
 اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ز طاهر کردند شتران مذکور
 اسیران را مع عرضی کوا یفت رود او در گشتگی طالع راجه و بد عهدش شب و یکروانه
 حضور ساخت منتظر کوهک نشست بجز در حصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
 نبرانی اسیران غضبناک چون شیر خزان مع لشکر و توپخانه بیغا کرده در رسید
 سواران راؤند کور را که در قلعه محافظ بودند بیدای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که بعد با بخاری تمام تا کوثری بنده عقب ندیدند پس سردار دولتخواه نواب که در آن روز
 پنیٹہ قائم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده ظنیور بنواخت نواب خوشدل شده
 داخل پنیٹہ گردید و همون مورچال و بتیرہیا که سابق احداث کرده بود مد قائم کرده
 بزیرش گولہهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کرده قلعه گرفتند
 نواب بعضی مردمان را وحیل گرفتند و بعضی را بنا بر عبرت کوشش پنیٹہ با پنیٹہ
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست انجامیر علی رضا خان را مقصره
 ساخت بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکار بر کشته تاکید فرموده
 راست بالشکر طفراتر مقابله مراد او بطرف کوثری بنده شتافت راوند کوثری نواب
 مجاورد در خود نیافت سمت کوثری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سیعی
 دوسه روز کوثری بنده را تسخیر کرده همانا گذاشته پیشتر کوچید چون نزد کوثری بنده رسید
 راوند کور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابل کرده استعداد بجنگ کردید نواب
 رسالههای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران توپ
 را پیش راند هر گاه سواران صغما زده بر ایشان در تا خاند و متصل رفت بر جمع القهقری
 برگشتند جماعت راوند کور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت کیبار که بین آن بر جا ست
 بشک توپ و بنا و توپ چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر صفحه روزگار
 یادگار باقیست لشکریان راوند کور چون دانه های جوال چاک منشته شده تا حصار کوه
 گنتی آب نه نوشیدند و راوند کور نیز راه خود پیش گرفت نواب نظفر و منصور پیشتر منصف بودند
 کوثری کنتره را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنده که آنجا همانند راوند کور بود
 شتافت به ترو دشایان که ماٹھا گرفته مضبوط کرد پس آن بر قاعه پیشین کوه یورشها کرده

بعرضه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مژگ سرادرتا خست قلعه را آنجا که دلاورنش بود
 مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
 پناه سنگ با بر کوه یورش آوردند و نواب بر کوه پیچ شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایلیم
 کرده به قلعه تیرانامه فرستاد چون او بر آن قول ضمنی نشد خشکین بگوند از آن حکم کرد تا هفت
 ووزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلندتر واقع شده است وزیران بلند
 خاتما و عمارت نامی از ساکنان آباد بود شک بازد چنانچه سنگها از صد مات گوله ریزه ریزه
 گردیده بسیار محصوران را هلاک ناپود و اکثر سکنار از زیر و زبر و پراکنده حال ساخت پس
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعلیان ر بوده شد قلعه را میثابه چنین حال
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگاشته نواب ظفر مند گشته
 خود به پناه دامن دولتش در خرید تا از جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
 کوه نندی پرداخته بود کوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
 پالیکار آنجا که جمیع وجوده لا علاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
 دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب کم حضور پالیکار اسپر امع توابعالش مقین روانه
 نیگلوه ساخت و منجمله فرزندانش و سپهر مسلمان کرد چنانچه یکی از آن مرد دیگری صفدر خان
 نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
 بایالت قلعه تسخیر امور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات شبت توان گفت
 بقبضه اقتدار نواب بهادر در آمد چینی نیاز بدر گاه خالق بی نیاز سوده عمال باهوش
 و قلعه را امین و همو شیار اطراف ملک و آنه کرده خود چندی بر سواد صوبه سراسر

برای بند و بست آن نواح مقام فرموده

ذکر فتح بلاد بد نوره و فتح چندی و بست دیگر قبلیت
آن سزیمین که درین یکرا و یکصد و هفتاد و شش برمی افتد شده اند

از آنجا که دریافت ماهیت نیک بد و احوال و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن
دستور العمل شهبازان عرض جهان بینی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی
است قانون مستمره نواب ظفر مند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و
نزدیک و از سرحدات خویش بیگانم برسد و وقت شب بر همه کوهنیت و احوالات عالم
و هر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبدار
کرناٹک پایان گماث و غیره مطلع شده من بعد بجزم ساری خاص بهر استراحت تشرف
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران با بوشن و قاصدان سراپا
چشم و گوش و جاسوسان کامل بهر و خفیه نویسان یگانه عوشر سواد ننگاران سپه است
و گران فطرت چهار سومی ممالک تعیین شده بهر روز اخبار و اتمعی و سرگذشت کماحقه
در یافت بعرض میرسانیدند چنانچه در نیولا یا اتفاق معروض داشتند که ملک نگر
از بس نظارت و لطافت و نوع بخش ممالک بالا گماث بل همزگ باغات جنات

توان گفت بیت

هر سوخته جانی که به بد نوره در آید
گر مرغ کیاب است که با بال و پر آید
فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلد با س
نزهت آباد و زرخیز و فضامی و لگتایش خاطر نظر گیان را سرور انگیزد هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت و لهامی فوسه نباتات و حیوانات است
می بار و در اشجار صحرا و بوستانه بیشتر درختان نار حیل و نوقل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمراحت بخش در هشتاد و درختان صندل معطر
سازد آن دماغ مردم هر دیار و بوی گل ریاحین میوه نوری آن سر زمین تسکین دهنده
دل بیقرار و گلر خان سرو قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیامی رعنائی
آرسته شیوه دل را بی و طریق دلگشی بر روی کاری آزند و ماهربیان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از یاد آرند و جو بیار و اهنار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر موج
جاری و تالابها و چاه های طیب مانند منبع دل قیامت ساری و رعایای جزو کل
آن دیار متمول و صاحب ثمن سیر فلما همیشه بر راه مرد میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اندزیرا که آن خطه دلگشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردان لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرابود احوال راه بیجاوت پیوده در رسانیدن
ز پیشکش قصیومی سازد با وجود موجود و ارثان دولت خود بهوسل یاست در دل داشته
نردم با شرت و عشق با غلامی می باز و قلم و ندکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بی رونق و نور و دلهای سکنه آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار و نخور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوجه و بازار برخاسته و هر سو حرامیان و زردان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدست باوه نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارای ناسازگار

<p>بجمله می آرزو مردان طاقت تا در میب سز ز نشن زبان علاقه خود ندازد که بگویم که زن حاکمه علانیه به واسی بوسنی کنار چا رسوی رسیده و بازار بانتظار شهوت</p>	<p>پرستان بیقرار دیگر دند پدیت</p>
<p>در راه خرد اگر رهزنانند</p>	<p>آن را به زمان همین زنانشند</p>

اگر لیداری و حراست ملکی نامزد کرد و آسودگی رعایا و بر ایام معدوم و صورت نیست
ملک مال معلوم است الحق ریاست بچو ملک بهتر و خوشتر آن بد بیشتر هوب نماند
وزنی بد کار سحر است آن کشور عشت نشان نمی سز و قطع نظر ازین از سر کار منحرف
شتر و شخص از اولاد حکام آن مقام ایاز عقل شعور دور و وجود عطل است هر چند
بتمنای ریاست هوس دولت فکر تیرد می نماید اما کاری نکشاید پس ظاهراست که
از پیش در کور یک فطرت و دون همت از زن ناقص باشد که سزاوار دولت
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان وسیع زیر حکومت کدام حاکم والا نشان
منتقل شود الی اصل نواب کامگار باستماع مژده بخت آمو دجا سوسان حقیقت شناس
خیر آوران با هوش و درست حواس اباز برین کار مامور فرموده تا کید ساخت که تازه
اختیار تحقیق دریافته از حکمرانی و کار آگهی و همچنین می لشکرش مابره شده و مفصلا بجز
رسانند و خود با جمعیت گران سمت جمعیل درگ کو چیده بنا بر مصلحت عبرت نمای خود
بتاخت تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقا دست
مذکور منتهی شده تا گهاش درگ همه ملک اباحاک بر این نخواستند و سواری بی حس
سمت درگ و نلق افراشد پای کار آنجا سر اادت از حجاب بغاوت و سرکشی بر شیده
بجمله اطاعت و آمد و حسب کم حضور و کت و سپه در عوض پیشکش و کت و پند داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تنگ جلد ترش تا فتنه باندرک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن فوج
کرده مفصل معروض داشتند و بقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال
در سر داشته قابومی جست و در حینیل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
حاضر حضور سعادت مجرای نواب شده به معرفت درگروال التماس نمود و تعهد
گشت که مخدمت در اطاعت حضرت فلک قرابت بسته ام و ملازمی رکاب
ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و تبه نبیده آن زن بد سرشت که در آنجا بهوای
سروری می نازد و مردان و اربیدان مختاری می تازد و پر از آتش مشتعل بجای
اورا آب شمشیر سیاست فرو نشانید و عالمی را که بچویر و بلش جان بلبستند از بسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
اورا قبول کرده به آراستگی افواج بیرون بسیار ترتیب قول و بهراول و چند اول
پیرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده همگی منبرهای
آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
و در هر منزل و مقام رعایا و بریای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار
امیدوار ساخته قولنامه دراز دیاد آبادی ملک عظامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غربا و بیعلاقه داران آنجا را از بر فریق طلبیده بداد و پیش
آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقه اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعد جنگ می شدند قتل و اسیر خرابی
حال شان می کوشید ازین معنی بهر اس و هولان هیبت دردلهای آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قسوداران و غیره بوساطت صاحبزاده مراد بخش مطیع
 فرمانبردار شده لایق حوصله خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
 این طرف قلعه نگر بقاصلا و دوشترل فرود آمد چاسوسان که تخفیه در آنجا مامور کار
 بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و عمگین
 است آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سرشته انتظام
 هم از دست داده دل پر مرگ نهاده است و میخواهد که بگریزد پیش کش از هدایا
 آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه هر روزه اوقات مطابق معروض چاسوسان
 زن دون فطرت و کلای معتمد را با تحف و هدایا و نیاز نامه بحضور فرستاد
 و کلای دانا بعد ادای آداب تسلیات معتقدانه سامان ندر و تحالین از نظر
 فیصل اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش معدیگرا جنابان نفسیان
 قسم فوغل و چوب صندوق قاقله و مرج سیاه و غیره خواهد رسانید و تا رسیدن مطیع
 و منقاد امر علیل القدر خواهد بود امید که ازین خطه زمین از طرف خود باز به او
 عنایت شود تا زیر ظل عاطفت ببالون بوده از آسیدب دشمنان محفوظ ماند پس
 ارشاد شد از این منیت و صلاح حال مال سودگی خاطر و پاس آبر و منظور مطلوب
 باشد بلا اندیشه بکشکرا بیاید و بطمانیت ظاہر و باطن در قلعه سریر نکشین که جای
 امن حصن عصمت است سکونت نماید تا ز صورت مایحتاج باقیان تمام از سرکار
 مقرر فرموده خواهد شد و کلا با بلاغ این معنی مراجعت کرده بان زن معصل حقیقت
 فرموده نواب ظفر کاب ظاہر ساختند زن مطلق العنان از راه عورتان است
 اقبالین پیام نکرده خواهد نخواه بمقتضای بیداشتی مستعد جنگ گردید از عیب بگریزان

حاکم ساونور سازش مسلخ خلیفه ریش نموده التماس کو یک ساخته بود تا حاکمان
موصوف باقبال التماسش و هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیست
و سبب جنگی برآمده بر جوی بالافروند آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه دال
قلعه نگر گردید چون این خبر به جمع مبارک رسید مثال شیره غران پیشتر کو چیده بقا حاصل
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعات اطراف
و جوانب نگر تا کید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخت القصد سرداران تهورنشس بر اکثر مکانات و قلعات
تاخته دست یغما کشاوه بعد جنگ جدل تسخیر در آوردند و زینهار خوانان را جوق جوق
قرار هم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبهار و روزی برضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاها می بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خریدند و به بیج و باره مستعد جنگ
نشستند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هر اسیر بیجان
و تلفت آبرو در دل جا کرده منتشر اسیران بودند فاما بیاس نکم زن که مردانه وارد
آماده جنگ است بجای خود قایم بوده بدلیری تمام تر و در میگردند هر چند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق رومی کشتند و گروه را
با تیش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعیان از
خیال جنگ جدال نگذشته از جامی گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفدار
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و بهر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه محصوران

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ بیند و عرصه فرار کشاده تر یافتد اما آنچه آن
مخاصره سخت بود که بسلاست جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت الا چاره شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس راه دیار دیگر سر
باید کرد چون نواب با جمعیّت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که
کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر درآمد و بقلعه حراست زنج و ن فطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و نواب است بر سر
رسید خواست که زود مستخرج نماید پس روزیکه عرصه یک سال سبعی مردانه منقضی گردیده
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمغانی یغما و غنیمت اقمشه و متعه و زر و نقره و
زنان حسین از قوم بنود حکم پوش فرمود پس یکبار شمیعیان سوار سپان گذاشته و پیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار تسلیم شکست یافته بود شک زان به برج
و باره سوار شده ندای بگریز بخش بلند ساختند و کسیکه بقایه آنها مستعد گشت هفت
تیر و تفنگ بقره شمشیر اجل رنگ گردید چون رن مردانه لباس آنجا مال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی شمیم مزین را که شوم شنکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت
پیوندش نیز از طلا برابر کرده و بدر و دیوار جواهر پانیده بود آتش زد و اکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته و در باون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بدو
پرستار از راه بدر و آب بیرون شتافته فقط بسلاستی جان پایاده راه گولی درگ
که پنج گروهی نگر جای قلب واقع شده و اطرافش خشت هولناک است گرفتند و در
قائم کرده آسود و همه ملک و دولت و سباب ثروت شوهر و جد و آباءش بقیض اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت نهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در ساختن کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
 محاقطان از دست برومحا صران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغانزبان کار آزما
 سپردن وزن بدعا قبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر نفتح و غیره و زری
 مراجعت کرده به قلعه نوسو رسید وزن را مقتید ساخته در یک پالکی از راه سراسر
 به سرریزگ پشن روانه فرموده ایشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعه
 دارالحکومت و تشریف فرمای مقردولت شوکت شده باز در روز محفل نشاط
 ترتیب داده هنگامه سور و سرور و صدای نغمات و نور حیور گرم ساخته غراب و فقرا
 و سازندگان و رقاصان را بانعام خلائع وزر و زیور و طلا و شالهای گران بها
 نبواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
 و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام پوشش و تسلیم بحکم حضور
 حسب خواه بسته بسته از جنس پارچه های نفیس و قاشهای فاخره و دستمال
 آلات حرب و ضرب توده توده زر و نقره و زر و گوهر و گوه گروه گروه محبوبان تشکیل
 بصر خودها آورده از آرزو نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نوبانعاما
 شایسته و خلعت های فاخره و حلقه دست مطلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و
 شمشیرهای طلوع و جاگیرات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سر بلند گشتند و او جنی نامی
 کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته با یالت آنجا
 گذاشت و بتعمیر قصر و مرمت قلعه فرمان داده حیدرنگر نامش نهادند
 خود بدولت داخل خمیم گردیدند

ذکر شورش فرازی افغانه ساونور که بگویم که زن اسپر آمده بود
 و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور و شورش نواب بهادر و تحریک گریز
 رودادن یک هزار و یکصد و بیست و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشتن و تسخیر قلعه نگردان افغانه ساونور که به گویم زن مجبوس
 در تاخته بودند شورش فرازی آن طرف مانع رسیدن لشکر شده اکثر اوقات
 بعضی لشکریان نواب را تصدیق میدادند اگر چه هیت جنگ بخشی بسیاری آنها متعین
 شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه
 و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت ازین دو سبت نواح نگر کرد و در عرض دو سال
 حاصل گردید خود بدولت راست سمیت ساونور لیچار نمود چون صبحی سواران قزاق
 کرد لشکر افغانه نمود و دیدند ایشان آنها را همون سواران هیت جنگ انگاشته
 سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم
 نواب رساله های بار و سوار و پیاده مع تو پنهان که بر روی ایشان در زمین بود و شکر
 زمان بر آنجا آمد و دیدند اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها و آن
 چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تاب مردانگی باختند و بگریز نهادند و تا
 جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوش و حواس خست
 بهم سباب لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نوبتخانه و شترخانه و بیخانه و غیره
 از دست داده راه دارالمقر خود سر کرد نواب بهادر پشته کوب بتعاقب ایشان تاخته
 قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان نبره میت تا متصل قلعه بی ایشان گرفته

سوار و سپاه دست خود ساختند و دست اندک شورش اعدا شکنی باز نه کشیدند آنجا
سواد نور عاجز گشته دست از جنگ برداشت راه خود داری پیونده بگذشت کرور و سپاه
صلح نمود آری که کرد که زیانفت اما در عوض مبلغ مقرر فیضان و شتران و خیام محمل و
بیچوبهای زردوزی و خلاص بریان پوری و سلاح گرانها و غیره با چیزی نقت که حکام
پیشین بصرف لگو که از اجناس نفیسه اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلعه
یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است راست چون نواب از آنجا
فراغت حاصل ساخت در قلعہ شیکا پور و چیرولی و بهرنی و غیره پنهان خود قایم کرده
مظفر و منصور باز مراجعت به نگر نمود پس از آنجا به بیت جنگ را مع لشکر گران بست
بلا و پالیکاران صوبه سیرا و گرفتن مبلغ پیش کش تقرر سرکار بطرف بهرنی و کنگاری
و غیره و نیز اخذ زری که از هر پالیکار سوای پیش کش تقرر سرکار نعلبندی نو جدار فی ده یک حق
سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گماط نموده طرف غرب نگر
برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
گماشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و حال حقیقی کریم صاحب پر
که بین نواب میشد با چند مردم به تسخیر سبوری درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور
مخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان
سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمینا دو فرسنگ فاصله دارد و
گردش آب دریای شور است براند و گرد و کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
و اسیر شدن زن حاکم بجانفطان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیی دره از طرف خود نوشت
قلعیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعہ سپه دند مرزا پنهان مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شکر حاکم نگر که دو سینه و قی پر در
 و جواهر و دو صندوقچه زیورات مرصع و دو عدد کحل فیل که از زر و نقره صنعت تمام تیار کنانیده
 بود مع علقهای دست توره باو جلاجل گوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
 عدد زرین زر دوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر و الا گذرانیده سرخ رو گشت
 نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در تملک
 قریبان و انگوله که از سرحدات گماث کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک نام
 کوکن امیر عادل شاه بی بود و کوثریال بندر و سد اسپوگده و منگ و مولیسر
 و بناور و بیگل و غیره مغانه مستقیم گذاشته مراجعت بسریزنگ پین نمود چون
 بهیبت جنگ بالشکرگران از حضور نواب مرخص گردید برکنگیزی تا خت و ولکت و پیش
 پیش کش سینه گرفته به پرتون پلی آمد و از پالیکار انجام هم نیری و گرمی سینه لک روپیه
 گرفته سمت جتیل درگ در رسید و از پالیکار انجام چهار لک روپیه پیش کش گرفت از
 راه جریله و کوثری کوه گذشته بطرف راسی درگ رسید و از پالیکار انجام نیز درخواست
 زر نمود و او تاداری و تاراجی ملک خود و انموده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انجخت
 پس بهیبت جنگ بنا بر عبرت بقلعه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
 گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد غلام
 لشکر از اطراف مسدود ساخت بعدین اوقات که وقت مراجعت از اقلین نگر نواب بهما
 عنایت نامه موسوم به هیبت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
 بصلح لجهایت جوثری شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
 خود بر آورده بدرقه پانصد سوار و دو ساله بار با سلاح از شمالی راسی درگ وانه سیموگ

ساخت چون جمعیت مذکور پناه دو سده فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
 حاکم مذکور نمود شده بلا توقع بزرگ هم رنگان بر آن جماعت یورش کردند اگر چه اهل قهر
 شکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعت
 را مغلوب وزیر و بر ساختند و اکثر مردان تاجر به کار رات تخیج کشیدند و بعضی از آن
 مملکت جان به سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به بیت جنگ
 رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار از نرو
 بازوی شجاعت چنان بهر میت داد که مقبولان تا خندق قلعه درگ مذکور عقب نماندند
 پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده نیمه بازده و رود
 آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما بسبب گرم و نواز شماست حقادر
 خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شمارا بر شما بحال کنانیده از اینجا
 نیکنام باید رفت الحال مید سود و به بود مدار یکدیگر دست از جان و مال خود بشوئید
 چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشتن پناه و لوای خود را فرستاده
 بعضو جرایم پرداخته سه لک روپیه پیش کشید و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
 جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمر
 روانه کرد پس به بیت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
 گردید و بهر آن روز با میر علی صاخان را بفوجداری سرانامه فرموده و خصت کرده بود

ذکر فوج کشتی سوانی مادهوراؤ بن بالاجی راؤنا نامر مٹہ درین ملک
 و گرفتن قلعات این نواح و صوبہ سیرامع دیگر کیفیات که درین

یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی را و نانا سر کرده پونه در گذشت سوانی مادهورا و لپشس پرسندریا
 جلوس کرده چینی در نید و لبست خود بود بعد از آن بفرایمی لشکر آلات حرب ضرب
 توپخانه گران که ترمیب لک سوار و منجلا آن ستمی هزار نپذاره بود و پنجاه هزار سپاه پونه
 مع لشکر علی بهادر بن شمشیر بهادر که نامید از نسل نانا مرهش بود ذکرش بسبب جمال
 آنکه از بیجا پور ر قاصد قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه پونه
 رفته سکونت داشت و در فن قصص مشهور و هر چه در حسن و جمال سر آمد وقت بود بالاجی
 را و نانا شیفته خوبه یایش شده بهمیشری خود گزید ر قاصد مذکور نیز فریفته او شده تن
 رضایش و ر داد چون در چندی دلیستگ بطور پتو پیری تولد گشت ر قاصد تبه کار
 پس را بر این اهل سلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن نینه رسید پدرش یعنی
 بالاجی را و نانا او را به شمشیر بهادر مسمی ساخته منصب جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده
 بود چنانچه بهادر مذکور در جنگ سرایدال همراه با و مقتول گشته پسش علی بهادر حاضر بود
 سمت کرناٹک بالا کھاٹ در تاخت اما مخفی ماند که نپذاره قومی است آنچه با او او تان
 منش بعضی سرداران و کن نبایرتاخت و تاراج ملک اید او عبرت لشکر خود آنها را فراتیم
 می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود با نهانی دهند و در هنگام مقامات
 عساکر گیا و همی آورده می فروشند و بهایش بخرج ما بحتاج خود می آزند و در ایام
 مهم نجوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلد با گرفته ملک خصم چینان
 تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چغد از آن برانه می برانند بلکه در ایام مهم چیزی از
 بطور تعلبندی لبیر لشکر عاید می سازند قصه چون مادهورا و عازم بالا کھاٹ گردید

بسا و نور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مراراً ورا نیز طلبیده از گھاٹ
 گرنات عبور تنگ بدرانموده به چیتل رگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوب
 سیرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرط
 را بچشم خود دیده مستعد جنگ گشت راوند کور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
 قائم ساخته از دور شکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
 متعید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار آمد کلید نامی قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
 سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بجا طواری تمام همراه خود داشت
 سپس برفت کوه مدگری کوچیه به جاده و مجادله بجا کوه مذکور تسخیر کرد و ثمانه خود
 گذاشته پیشتر کوچیه اگر چه نواب بهادر جمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگال
 خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بود آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفت

خصم سرکش اتوان ز افتادگی تسخیر کرد شیشه چون گردن کشد پانته می باید شدن

کار بسته باز مراجعت بسرنیک پین نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر پیا بنا
 ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده گزینا نگی را بجا قائم کرده بجای خود خیر دار ماند و این
 همه خواب خرگوش بهتخان عزم خرم و شیرلی و روباه بازی غنیم بود لکن سواران طویل
 میداراد جنگل ماگری و رگ پنهان داشته تا کینه فزانی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
 جرات پرواز شده بکوه بکل محاصره کرده قولنامه در سپرن قلعه موسوم قلعه در حید
 که سردار خان نامی دلیر و دلخواه نواب بود و ترقیم تبلیغ ساخت قلعه در مذکور که از
 همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیمت از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و سخت
 حصار قلعه حکم پورش فرمود تا لشکر بالش مانند زنبور سید درون که برشان انگبین
 هجوم سازند و طنطنه های هوی بردند و در ناخند تا سر دار نامی با سپاه خود پیش آمده
 سینه های دشمنان را بدت گولهای توپ و بندوق و تیر جان را با ساخته اکثر مردان را
 بجاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نزدیکانهای قلعه و سوره و حرم
 کشیده منظر گشت اهل غنیمت شکست فاحش خورده و سپس گردیدند و بار دیگر از حمل
 مردانه کرده همون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر و شکستند و بدستور
 روز دیگر غنیمت خود سوار فیل شده مستعدا ستاد و تمامی سوار و پیاده و امداد خود را به
 تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز بهم سردار حبری تر و دهباد را نه و کوشش رستمانه
 در دفع اعدا العمل آورده فتحیاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنادیق از دامن
 کوه تا حصار قلعه جوق جوق پورش کنان را بخون غلطانید غنیمت بشا به چندین حال
 منکر فکر مند گشته با لیکاران جنگیل درگ و غیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکش است
 دو سال امید و آساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا با لیکاران
 بی دران خود را که ما بر این ملک و سر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمود پس آنها
 از عقب کوه بنزار محنت و ترود و فتنه نزد بانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
 کوه کای مهیب برداشتن در شجیع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد و جلا داد
 و مردانگی در داده و مار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیمت را
 اندرون قلعه بر بزان دیدند مهیت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رگمان
 جانهای خود را باختند مردم غنیمت سردار شجیع از خمی واسیر کرده آوردند غنیمت آن مرد حبری را

رو بروی خود طلبیده هزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و جنگل
 طمانه گذاشته پیشتر کوچید لکن قزاقان نواب بهادر بارها بر کبی آوران غنیمت هنگامه
 رستخیز برپا ساخته بر هر اولی و چند اولی در تاخته چپان داد شجاعت میدادند که
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سرآمد وقت بودند از
 دست بردیاسه او نشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیمت
 با این همه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هوناک می بود و عرض رفته رفته از تسخیر و
 بند و بست بالا پور کلان هم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف
 پلن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بخود متفق ساخته پس از آن با افتتاح قلعه
 دار السلطنت خدا داد همت کمالات با بالا پور خورد و نصرت کرد بدو از زمان خان قوم
 نایب فوجدار آنجا مشاهده لشکر نبوه غنیمت هم خورده جنگ مناسب دید اگر چه نامبرده مرد
 شجاع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بر یک سو و تیره
 نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
 قلعه و دیگر کارخانجات غنیمت سپرده با صحت و سلامت حال خصمت گرفته بگردن شتافت
 پس غنیمت از آنجا بولار رفته از نواب دلاور خان جاگیر آنجا هم چیزی زد گرفته جاگیرش
 بر او بجال داشته بکوه مژواکل که همان نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند پوشش تلف
 هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعیان را مع قلعه در کت قتل عام کرده از آنجا بطرف
 که هم کنده که آن قلعه هم بضبط قلعه در حمیدی بود شتافته باندرک سعی مفتوح ساخت
 میر علی رضا خان را که همراهش میدوار بود و جدو آبایش بقتل عداری کوه مذکور
 می پرداختند جاگیر داده بفرایمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بند و بست ملک

انظرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکیده کرده بعزم تسمی پین برگردید نواب بهادر پین
 عزم جزمش وقوت یافته خود بدولت با جمیع سوار شیره شکار در جنگل باکری پناه گرفته چون
 شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هر اول لشکر غنیم که با اصطلاح فرس بینی عساکر تا مند بود
 سامان جنگی و پرنی رسد و غیره معه تو پچانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری در گ غافل
 از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سرسریک پین عمل
 آرد سپاهش در آن صحن از اندیشه صدمه جای بازی غازیان نواب دارسته
 بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردید همه وزراء لشکریان خود اصراری
 بیرون جنگل گذاشته مستعد جنگ بود چون شب بعد انقضای نصف شب از عقب
 غافلان رسیده چنان شب خون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
 پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باختند تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
 جواهرهای بربخ و شلیطه با خالی کرده اند و نش خریزند و بعضی دست و پا زده به سرگرد
 فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بزدند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بجز تمام
 زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر سر پانزین
 سوار شده راه لشکر خود سرگرد نواب منظر و منصور که گاهی چنین استخ غیبی بطور رسیده
 شادمانه سر و طرب نواخته همه باب جزو کل لشکر غنیم و تو پچانه و اعلام و غیره بر دست
 روانه سرسریک پین نمود و خود بدولت همونجا مضرب حیا م فرمود چون مادهور او خبر
 شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پرورد بر کشید رنگ بر رو شکست
 سرشک تا سفت و تحیر بچال غضب از دیدهای خون پالان روان ساخت بر سردار
 منهنز زرد رو که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا نا کام برآمده بود زبان طعن بر کشاده بناحو

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد چپتا منی که فرودگاهش بود پیشتر کوسپیده در
 کوهستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شباشب در تاخت
 قلیچ بالا پور کلان را گرد گرفته در سر سواری مفتوح ساخته همانه داران غنیمت را یک قلم به قتل
 آورده صبحی مراجعت باگری درگ فرمود این خبر هم غنیمت شنیده در فکر دور و دور از افتاد
 بود و بهر آن زمان از لشکر غنیمت سواری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بار محل
 شده از دست شجاعت قزاقان جیدری که بر سر اسراغ شان تاخته بودند تاراج
 گشتند الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیمت از دست بر دقزاقان نواب بهادر خلیف
 گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئدة قليلة غلبت کثیرة صادق
 آمد پس آن نواب بهادر مقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بجا آنکه

رباعی

جز نزم دلی بخصم سرکش نکند
 دفع آتش کسی به آتش نکند

دانا هرگز اداس ناخوش نکند
 آتش چو زبان زرد بر او آب زنند

و کلای باهوش را با چیزی بدایا و تحالفت که از همین لشکرش به دست کرده بود و بهفت
 لک روپیه نقد نزد غنیمت فرستاده پیغام داد که بی موجب غر باکشی و تاراجی رعایا را باب
 دولت و اهل همت را مناسب نباشد معنی ماضی شایان سعادت مند و
 بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
 برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزان سازند و همین
 سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خدا داد را هم معاون بایست خود شناسند چون کلای
 صاحب ای نواب غنیمت در خورده یک یک مضمون او ساختند و مبلغ مذکور گذراند

به سخنان چرب شیرین بصلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشاندند و غنیمت که یکوشته و سه سال
 و سه ماه کاری نگشوده و بنده و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمع وجود خرابی
 بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود در محین معنی باقیال ارشادات
 نواب پرداخته اسیران را با خلعت و العمام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
 کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده به بالا پور خود آمده از آنجا با اطراف تعلقات غایت
 ساخته غنیمت سواری فرموده رعایا را بقاوی زروگاوان قباکیش و تخم و غیره اسباب
 شیار خوشدل ساخته در آیدی ملک کثرت زراعت تاکید کرده محاسن یک سال
 معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و بهر آن روزها علی زمان خان نایب
 بمرلف بدر الزمان خان موسوٹ بوکالت محمد یوسف خان کندران هر هر اگر نواب
 محمد علی خان ناظم رکاکٹ به بغاوتش متهم ساخته بر او ناحق لشکر کشی نموده بود قایم
 حضور شده درخواست کوک نمود چون نواب را بنده و بست یعنی مقدمات ضروری
 دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آن
 برایت لعل گذشت درین اثنا ناظم رکاکٹ بر او فتحیاب گشته قلع به البتور
 سیوناس اوزنار و ارتجوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کندران موسوٹ را
 بر وار کشید چنانچه کندران با عی تالیخ اوسپت خان مذکور همین جا ماند و نواب اوسناع
 خوش و جمال سیرت و حسن تقریش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت یعنی او تا
 با وی مزاج بهمی نوه و خان مزبور بی هم بود چنانکه بر سب سوار شدن می توانست
 بنا بر آن میل خاصه برای سوارش عنایت میشد و بهر آن اوقات فیض الله خان
 بیست جنگ از خسر خود بخیده به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیورات متبع

واجتهاس نفیسه نه وجه متوفیه خود از نواب لاور خان بدل میداشت مگر در فیصله
مقدمه خود وقت قابو مستغانی شده مزاج و حاج نواب را بر شورا نید پس نیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والا شان را طلبید چون که خان و انا
انجام کار خود بر سوامی دید و از فتنه انگیزی خویش نارید خود به رسید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصویریده همچون چرا راهی گردید هر گاه نواب
بر آمدن خان بزرگ توقف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل بر شد تا سر پرده خیمه
خاصه تقبال کرده آورد با عقدا درست بر مسند خود نشاند و شرایط نیاز متدی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید است

که آن مرد تمام است از متامی کند با خواجگی کار غلامی +

او ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی لشرف ترفیت
ارزانی دارد بدو این تا دان را که هنوز تربیت یاب است به بند و نصاب بزرگان
بصلا حینت در آن عرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اند و گذشت
و بر حقیقت حال کماهی آگاهی یافت مقدمه هدیت جنگ را صرح بهتان دانسته از دل
محو ساخت تا پسرانش را که خان والا شان همراه خود آورده بود نزد پسران یعنی
هدیت جنگ فرستاد و چیمه علییه را بر او اسباب ضروری دولتند از هدیتا کنانیده
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صفت
بایحتاجش هزار روپیه با هوایر ساینده و دو وقتیه طعام خاصه با او تناول می فرمود
در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دل لیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی
و امادی خود عزت بخشیده با دای رسم شادی کتخرانی پرواخت بعد چندی

برای بند و بست پالیکار اطراف کولار و موڑ و انگل بهت گماشته فوج کشی نمود و همون
 زمان به معرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و بهیت جنگ و مها میرزا خان بخشی
 پاگاه که او را از اطراف اونگ آباد طلبیده بغرت و وقار داشته بود میر علی رضا
 خان را بجایر عمده و از و یاد جاہ و منزلت امیدوار ساخته بمحض طلبیداشت چون
 او نسبت برادری و حق صہرت در میان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
 گردید نواب بنا بر تالیف قلوبش گرم کنده مع در و بست ضلع و ڈنگل جاگیر داده
 با جازت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت در عرصہ شششاہ از بند و بست
 پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنپنور و مدن پٹی و کمئیر پارہ وغیرہ فراغت حاصل
 کرده مراجعت بسریگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال و زریہ
 سبباجہا نگیری آلات کشور کشائی بصرف لکو کما زر و گوہر فراہم ساخته بہ نگہداشت
 سوار و مرد و ضم بار و پیادہ و کرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان ٹٹی کدیری
 بہمون ایام از تہتر نگر عرف تر چنپالی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کنڈان ہمدان
 روزی بمرض مہاکجان بحق تسلیم نموده محمد علی پسرش کہ درین حیات پدر خود بود بکنڈانی بہمون رسالہ
 سرفراز شدہ چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردیدہ رفتہ رفتہ بہ بند و بست نگہبست گماشته مع لشکر
 آراستہ پیراستہ نصیب رنو نواب لاورخان را نیز ہمزاد خود برد چنانچہ معمول چنان دانست
 کہ وقت کوچ و جنگ لاورخان بزرگ بر قبیل خانہ سوار کنائیدہ سواران پاگاہ
 خاص کوتلو جلو داران را گردین آستہ و ازہ میگرد خود بر اسب سوار شدہ پیش سپاہ
 و توپخانہ می خرامیدہ و از آنجا فوجی بسزاری و نکت را و مشرف لشکر کرد و لتخواہ بود
 بہ بہیت جنگ طرف ساو نور روانہ کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نہانی پیش کشان یون ہست

و در بعضی قلعات آن صنایع همانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال موافقت

به پیش منسوخ نموده چند سالی آسودگی

ذکر فرج کشتی مادهورا و کورت ثانی و تا ختن نواب بهادر بمقتابله او
در نواح ساونور و واقع شدن محاربات بادگیر کیفیات که درین
یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده آنکه

چون مادهورا و کورت اول از ملک کرناٹک بالاگماٹ بعد تفریح به پونا مراجعت
نمود و در صوبه سراسمانه او بود قلعه را آنجا از تیرسی لشکر نواب بهادر و تشرف
بر دانش بطرف نگر و بند و سبت آنجا هر اسان شده بهادر و مفصل حقیقت
گذاشته بود و او ازین معنی تشوشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست
و باز بقبرای لشکر و امرای خود پرداخته عازم امیتھوب گشت و به تشخیر قلعات
که در ضبط قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدر یافت
فوج کشتی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسوا پٹن عبور جوی تنگ
بند را نموده بطرف هریر و هریر آمد و از آنجا برگزیده بر سواد میدک که به شکار بود
مشهور است فرود آمد و مرهٹه هم بالشکر خود بعد تشخیر قلعه بمقابله آمد بقام
دو کرده مقام نمود و در دیگر سوار شده بجادله رسید نواب بالشکر خود دستمعدت ساخته
میدان رزم قائم کرده ایستاد و پالیگار صپیل درگ هم در آن محم بالشکر خود هم کمان
نواب بود چون مرهٹه گردن لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به لوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و مرهٹه و فرودگاه را

قایم کرده شب زانجا کوچید و راست طرف چوولی و انولی و چیرا آمده پشت کجنگان او ده
 اقامت و ز زیدامای حفاظت لشکر بر فراز تیرها بنا ساخته تو پخانه قایم کرده
 مستعد منتظر وقت عدو سوز نشست و مرسته از جایگزین شدن نواب نمود از آنجا
 بر خاستن بجای دیگر تا ختن مجال نداشت و عالم ساوند نوز هم بمرسته سازش کرده
 همراهمش بود پس وزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
 میدان مرد آزما می داد جلادت داده هنگامه زرم گرم داشتند و مرسته توای و را نند
 از دور بفرانز کوه چو دشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
 اکثر تصدیع مجال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکر کرده
 پنجهزار تفنگچی نشست انداز و هزار و پانصد سوار و لاور و جانبا با چهار ضرب توپ
 جلوی لچه منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بدمه بهیت جنگ کشی کرد و بنده بست
 خزان و تو شنگخانه و غیره کارخانجات بتد پیر نواب و لاور خان برگماشته اعزمت شجون
 برآمد و از پناه جنگل سخت بر تو پخانه مرسته شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
 کامی بود و سبب نادرستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
 تو پخانه مرسته در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه عظیم از آمدن
 لشکر نواب خبر دار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بگیر بر داشته از اطراف
 اسپان جهاننده حمل کردند اگر چه نواب بقاعده دست قلعه سپاه بسته بر چند
 سر کردن اتوای فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون سخ فشره گردید تا آنکه
 خود بدلت از اسب فرود آمده فیل در دست خود گرفت توپ را آتش زد و صریح
 کمی کرد لاچار شده امید اتوای گذاشت و سپاه منصوره چندی از شکاک

بناویق بدفع او شان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرهطه بمشایبه
 زاعان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراکنده
 شده رایگان جانهای خود در باخت و نکت را و دیوان گشته شد و علی ریاحان
 زخمی گردید بعضی از آنها بطرف لشکر خود به بیرسانیدن اسباب جنگ گشتند
 و لشکریان مرهطه چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
 دست از قتل و غارت بزرکشیدند و نواب بکمت عملی از آن مملکه برآمد و مثل
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور و از آن وقت گشته بحضور خود بدلت
 به ایستادن نواب رسیدن او را معتبر نگاشته وقت مساعدت طالع همایون
 لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور نواز او حسب کم چنان طنبور نبواخت که
 صدایش در لهاسی سامعان بهیبت نامرادی انداخت که بجز استماع آواز طنبور
 اهل عنیم از بیم رسیدن کومک منترمان همه اسباب و آلات عنیمت که برداشته
 بودند بگذارند و بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخت
 در میدان رسیده بود که بهیبت جنگ مع توخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب
 یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان در تاخته بگولند از آن
 و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکهها زده سر و پایی های سپان شکسته فتحیاب
 گردیدند و عنیم نواب کشیده بعد فرصت برداشتن زخمیان و نعتان لشکر
 خود پس پاگردید اما اتواب همراهی نواب که به دست او شده بود کشیده برد چون
 لشکر عنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعتان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحیها و البیاض زخمهای آنها فرمان داده
 خرج معقول بمرهم پی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود سمیت بجا آورد
 شتافته اقامت و زردید چونکه ایام بارش بر سر رسیده بود و غنیم همو تاجا و فی نمود
 نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیم گوپال را و ناظم خرج را مع لشکرش در
 بمون ایام برتکال بتاخت تاراج اینطرف تنگ بهدرار و آنه ساخت چون آوا
 که باط هوطل عبورجوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتشزبان
 رسید از پالیکار هرین پلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات
 چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرنا تک در انداخت
 و دندانهای حرص را تیزتر از ناخن گرگ کرده با طمیتان خاطر مطلق العنان گشته
 بر سواد درگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جبا
 نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب شت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
 شش هزار سوار و چتیل و نه هزار سلی را و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ
 همراه گرفته بریده بسبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و تاراج بموم بر آن جماعت
 اجل گرفته که غافل از حوادث ثبات فلک دوار بود جمله دلاوران که کرده چنان نسلکها
 ریخت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن او نشان از بهم گسیخت که همچو
 اوراق جدا جدا پراکنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
 بر زمین زده و سپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
 برداشته ندان نما مان خواستند از جان رستند و سردار آنجا عهده کرنا مشش بالامر قوم
 است دست جرات و غیرت از سپاه شایان ریاست و سرداری آنچه کرد

موجود داشت با دیگر سامان که بجا رفت مردم آزاری به دست خود ننموده بود بر دست

این مقوله زبان حیرت بیان ادا نمود

هر کسی چیزی را سباب جهان بر دست است من همین دل را از اسباب جهان بر دستم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر گرفت اهل بهیر و زمان لشکرش مع ذکر هم که
شربت ضربت شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند جز پناه خندق
قلعه سر اسیراب خاطر نشده نیاسودند و بعضی از آنها پزار حیار و تردد پای گریز را بر سر
سرعت زده افتادند و خیران هر دم را دم و اسپین انکاشتم بلیشکر پویه فایز شدند نواب ظفر مند
همه روز در فرودگاه لشکر بر پشته بسیر کرده همه سباب چه از حیا هم و اعلام آلات
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تخته بر آکه
انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیمت بر این
دست برد مجاهدان و قوف یافت یقین دانست که خود درین مهم جان نبر خواهد شد و
گفت خدا نخواستیم اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و لتمدی بر باد بی اعتباری
میرود و همدان روز با قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تعویب و لجه که در فن قزاقی
و عدو فریبی نشان کمال داشته بودند بهی آوران لشکر غنیمت پیوسته به ایشان
یک دل شده وقت قابو هنگامه دستخیز بر آن جماعت بر پا ساختند چیزی را س اسب
نوزده زنجیر نیل نو و مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جانها
کهی آوران را بمشایه گاه تراش و اس از زمین قالب آنها در بر بودند هر گاه که غنیمت
احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب بچگانی خسیب در روز
تبرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته زمین از سیرابی چون یدیه عاشق زار تر آمده و دست پای مردم و دو آب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن کم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون سنج بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولتشن ازین هول پاهای با من اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بی نیام مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت و کلامی و انا مقدمه جنگ با وجود خراج لگو که از رواتر اجمعی لشکر به دو ک رو پیه فیصل ساخته بدار المقهر خود برگردید نواب ظفر منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسریه پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان به همانه بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت از آنجا مع احوال اقبال زنانه و در بست سبب خانگی و غیره شبان شب بموجب صدره از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر باطلاع این معنی متحیر گشته همانه خود را قلع و قمع کولار روانه کرده در تصرف خود آورد

ذکر فتح نواح کرک و بند و بست کلیکوٹ و غیره که در سن
یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری لقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک و ال و کلیکوٹ و ال و غیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سرامیر ساینند بعد آن بنا ظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررده گاه بلا عذر زور و عبور افواج عایدی ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خود نمائی و فوج کشی مرهبطه نواب موضوعات از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن نواح نشدند از همدا وقت را عنینت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سرانهم که از طرف ناظم دکن مأمور گشته بودند
این نواح بودند بکار سرکار مستعمل نموده غافل می شستند بلکه با خدر شوتها غماض
صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی فتح
و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بملقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و سبده
ندابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی بسبب فوج کشی مرهه بیعزم تسخیر کرناٹک و مأمور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود باخیره شده در پیش
برداشتند و قتل و غارت بمانند و در آن نواح بودند پیر و اختر آنهم ملک
در تصرف خود با آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسج مبارک رسید و از جنگ مرهه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بزرگان سمت آن
وشت آفت طشت بدیا گانه خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیری جمع گشت
سامان رسد و غیره از راه دریا طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه
بر سر آنجا عت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعاقب بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و سباب و مواشی رعایای سرکاری برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پرگندگی سکنای شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و استیصال ایشان نظر انور نیامد حمزه شیرانه کرده
بتاخت و تالیج بیجان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
با این شیر خوار در خود نیافت قلع و احوالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روبا به بیابان پناه گرفت و با اتفاق کرک و الاستعد جنگ شد نواب

حیدر دل میباید این حال همانه گران در قلعه بل گذاشته بلا توفیق عازم پیشتر
 گردید و در اندرون دشت هوناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل
 موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چپاش سخت رود و چنانچه در آویزش
 اول سرشته استقامت و کار آزمائی از دست لشکر پانچ اب فترت نزدیک بود بای
 حال خود بدولت و بچند بهادران کار آزمایه از پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
 شمشیر آزمائی نمود که کارنامه رستم و اسفندیار بیاد روزگار در داد و اکثر سردار و سپاه
 یعنی از جان و مال خراب پایمال شده و دیگر نیز نهادند و بعضی به پناه لشکر پانچ دولت
 خدا داد آمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی طیو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از اولاد پیر جلادت و دلاوری سرسبز
 حاصل گشت آنچنان است چونکه در جلیل القدر مع شجاعان چابک دست و تاخت
 جمعیت با غیبان راز بر زمینی نمود خود که سجده سال سن شریف داشت بیادری طالع
 همایون سراج جایکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زر مگانه دو سه
 فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکویان بود گرفت
 به دو سه هزار مرد کار گزار صلایست شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسیده اگر چه
 محافظان ناموس پالیکار خیزد ار شده از بنادیق و سان شمشیر آبار راه آمد و شد بر سینه
 الا شیران باصوالت بیک حمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دلاوری
 از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس اران یعنی سنگ مردی خود را بر باد داده ز سر خوار
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس زنان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
 کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند و بعضی که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان درگذشتن پس صاحبزاده بلند اقبال سرنیاز بدگاه ظفر بخش حقیقی خاک
 منت سوره مع ناموس بی ناموسان دیگر غنائیم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشت مورد
 عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بحیب تفکر و تعمیر
 بود که ناگاه تاراجی خانه واسیه گشتن ناموسهای خود شنید دست لغابین بر سر خود بستند
 زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان که اطاعت
 بر میان جان بسته پستار امر جلیل القدر گردید و جمیع آئینه و امتعه مع خسران
 و دندانهای فیلی که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار قوم بود یکبار
 نیز فویض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیضی نگاه پرورش مبدول
 دهمتته همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز باو بخشید و با امنیت رعایا و
 آبادی ملک تاکید آید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کلکتا و الہ بخرابی تاراجی پالیکار
 تعلقه بل اطلاع یافت بلکه پیشتر خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
 پس بر فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکاست
 مطیع و منقاد گشت و زربسیار مع تحالیف آن دیار نذر گذرانیده و احسن مره
 زرنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعه مکره تهمانه مستحکم گذاشته ملک بر او تسلیم
 دهمتته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم امان
 می نامند از تسلط رئیس اسلام رضا مند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت
 خود دانست و رجوع آورد و جمیع امور بتایید نواب همت گماشت نواب بعنایت
 بیعایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقع را از آن ملک بود لهذا بچو متفق
 ساخته متوجه بندوبست نواح کلکتا شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاری

سخت سرکش و تمویزش بودند و رازومی شجاعت تدابیر عدو مال مستخر کرده بعضی بارها
 به قتل رسانید بعضی بارها بطوق و زنجیر مقید ساختن پالیکار چه کل این نیز زیر ساختن
 متصرف ملک مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد سپهرش را که هفت ساله
 بود اسیر کرده به نسبت فرزند می خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش
 هم بودند حاصل کلام چون محاصره قلعه کلیکوٹ بهت گماشت سرگروه آن قوم دید که
 کار بند و بست دولت خود و نجرانی آورده در همه ملک و مال تبصره غازیان لشکر و
 بهادر رفتند یارای جنگ و مقابله و نه پای گیران از آن معرکه لاچار شده و کلارا با تحالفت
 و سامان آذوقه لشکر و پیشکش فرستاده عذر جبرایم خود خواست نواب مقتضای صلحت
 وقت و کلارا بحضور طلب شده سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامه طلب
 خاطرش مفر از ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال مان بخشیده از خطای
 او درگذشت لکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقولش
 مقرر ساخته فایز گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
 بهادر زنده و جوان را در ظل دولت بهایون خود پرورش می سازد و بغیان را نیز
 بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردند بر آن نایماری و مایله با حلقه فرمان برداری
 در گوشه ل صدق منزل نداشتند که عبودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا
 نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفت
 تمامی نایماری را زیر حکم خود در کشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
 و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بست و هشت زنجیر

فیل و هفت لک و پیه نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب و سال و نوبت بخش
 آن سمت بود و بدین راهی تا یاران اطراف کوهستان سکنا می آن نواح کوه میتو و غیره پدیدار گشته و سرانجام
 موضوع سردار لیرا بصوبه آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه پذیر گیر کشتان و شلارت
 کیشان آن صوبه تاکید فرموده بر بند و بست پالیکاران و مذکل بهت گماشته بود و

ذکر فوج کشتی ترکم را و اما که حال مادهورا و بود بر بلاد
 کرناٹک بالاگھاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صد منه مستقیم
 بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چیرکولی که شمالی و کروی
 سرسبز است و آخر الامرنا کام فتن او به پونا و ذکر
 محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد
 و هشتاد و دو و مجری آنکه

چون مادهورا و از مهم اول ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود بدامت نامی کشید که
 آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و نارین را و
 برادرش قائم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خارج حالت
 مایوسی بالاگھاٹ در اول و همی خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بجا
 برده ترکم را و اما حال خود را با یک لک بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب
 توپ پلچر پیچیر این ملک و از ساخته خود پستار اشتافت چون ترکم مایوس
 این حد دریافت کوچ کوچک طی مراحل قطع منازل کرده در رسید و جوتی نگ

بعد از عجز نمودن تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مراره او چیتیل درگ ال ورتن گری
 والہ مگر کیسی ال وگٹ کیر پالہ والہ وغیرہ کہ از دست غضب نواب بہادر امان یافتہ بود
 بیکبار با مرہٹہ سازش کرده ہر کدام خدایات نگہبانی لشکرش و ہمسایندن غلات
 رسدند و خود ہا گرفتہ رسیدند و حاکم ساونور و کورپہ نیز ہمون طریق پیوند پس
 ترک ما مانہ آنجا پیشتر کوچیدہ بعضے قبایع متعلقہ پٹن را کہ بے مرمت بود و ٹھانہ
 مستقیم داشت تسخیر کردہ تبصرت خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست تمام
 بتالیج و ایجا و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکرانش اکثر دیہات و تعلقات این
 خراب و بی چراغ نمودند کہ تا حال آباد گشت و در ہر بومی کہ لشکر بومیست اثر
 آن خانہ ویران یک و ز فرود آمد سالہا ویران افتادہ مسکن چند و پوم گشت و ہر
 زمینے کہ یک و ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقت می نمودند زیر
 زمین نعرۃ الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای
 آن نواح را از وجود شیر و شتر و ہر صفت خالی یافت بیاکانہ قدم جہارت بر کشادہ
 تلف اموال و انتقال سکنا ہی بالا گھاٹ ہمت گماشت چون نواب از غم غنیمت
 تاختن او در آن نواح وقوت یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کردہ
 بسریگ پٹن رسید و بعد بلبست آنجا کوچیدہ از راہ چین پٹن سمت جنگل ماگڑی
 درگ باین ارادہ کہ ہر گاہ مرہٹہ بمحاصرہ دارالسلطنت پٹن ہمت گمازد خود از عقب او
 در تاختہ اورا زیر ساز و آمدہ پناہ گرفتہ در انتظار فرصت بود کہ ترک از رسیدن نواب
 بہادر طرف درگ ندک و خیر دار گشتہ مع توپخانہ و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بہا
 از تیعنی آگاہ شدہ شب شب بر ہر اول لشکرش زدہ داخل کوہ سیکوٹہ گردید روز